

بررسی تطبیقی مبانی انسان‌شناختی علم دینی و علم سکولار

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۵/۲۰ تاریخ تأیید: ۱۳۹۲/۰۷/۱۸

رمضان علی تبار فیروزجایی*

چکیده

علم و دانش دارای عناصر و مؤلفه‌های گوناگونی چون مبانی، موضوع، مسائل، روش، هدف، موضوع و ... است که هر یک در هویت و ماهیت علم، نقش اساسی دارند. این عناصر، هم در ماهیت علم دخیل‌اند و هم در هویت و ویژگی‌های آن. یکی از آثار هویت‌بخشی این عناصر، نقش آنها در دینی بودن یا غیردینی بودن علم است. هویت دینی یا سکولاری علم بر این عناصر استوار است؛ به عبارت دیگر دینی یا سکولاری بودن علم، وابسته به این عناصر است و هر کدام از عناصر، سهم و نقش خاصی در دینی بودن یا سکولاری بودن علم دارند.

بنابراین یکی از عناصر و مؤلفه‌های مهم و اصلی علم، مبانی و پایه‌های علم است. این عنصر که یکی از معیارهای دینی بودن یا سکولاری بودن علم است، سهم جدی و نقش تعیین‌کننده‌ای در هویت و ویژگی علم دارد. مبانی و پایه‌های علم را می‌توان در مبانی هستی‌شناختی، دین‌شناختی، معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و ... دسته‌بندی کرد که مبانی انسان‌شناختی از جمله آنهاست. در باب انسان‌شناسی، مسائل گوناگونی مطرح است؛ از جمله ماهیت و حقیقت انسان، منزلت انسان در نظام هستی، جایگاه فرد و افراد انسانی، جایگاه عقل و دانش انسان و ... که از دیدگاه انسان‌شناسی سکولار در اومانیزم و انسان‌محوری، اصالت فرد، عقل‌گرایی، علم‌گرایی و ... ظهور یافتند که در این مقاله ضمن نقد و بررسی مبانی انسان‌شناختی علم سکولار، به تبیین مبانی انسان‌شناختی علم دینی همچون ماهیت انسان در اندیشه اسلامی، منطق تفسیر انسان، منزلت الهی آن، کرامت ذاتی، خدا‌محوری و ... بر اساس انسان‌شناسی دینی خواهیم پرداخت. این مبانی از جهات گوناگونی مانند غایات و اهداف، موضوع و نوع مسائل، روش، نظریه‌پردازی‌ها، کارکردها و ... در علوم به‌ویژه علوم انسانی تأثیرگذارند.

واژگان کلیدی: علم دینی، علم سکولار، انسان‌شناسی دین، انسان‌شناسی سکولار.

* استادیار گروه منطق فهم دین پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

درآمد

معنای لغوی «علم» عبارت است از: آگاهی، شناخت، ادراک، دانستن، یقین، هر چیز دانسته و معلوم و ... (ر.ک: معین، ۱۳۸۷، ص ۶۴۹ / داعی‌الاسلام، ۱۳۶۳، ص ۶۹۲). در زبان انگلیسی واژه «Knowledge» معادل علم به کار می‌رود. این واژه در زبان انگلیسی معانی گوناگونی مانند: مهارت داشتن، بلد بودن، آشنا بودن، تجربه کردن، آگاه بودن، اطلاعات داشتن، دانستن، تمییز، تشخیص دادن و ... دارد (Oxford Advanced Learner's Dictionary, 2003).

اصطلاح «علم» معانی و کاربردهای گوناگونی دارد؛ از جمله به معنای مطلق آگاهی و ادراک، اعم از علم حصولی، حضوری، تصدیق، تصور و ... که در اینجا مراد ما علم به معنای رشته علمی «Discipline» است که دارای مجموعه مسائل مرتبط است؛ به عبارت دیگر مجموعه قضایایی که مناسبتی میان آنها وجود دارد و رشته علمی را شکل می‌دهد (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۶۱ / حسین‌زاده، ۱۳۸۲، ص ۴۳). وصف دینی بودن یا غیردینی (سکولار) بودن برای علم، از جهات گوناگونی است؛ از جمله از حیث موضوع، محمول، عالم، معلوم، روش، ابزار، منبع، فایده و کاربرد، هدف و غایت، مبانی، پیش‌فرض‌ها، پیش‌انگاره‌ها و براین اساس، علم دینی، علمی است که عناصر و مؤلفه‌های آن اعم از مبانی، روش، هدف، موضوع، غایت، فایده، محمول و ... دینی باشد و در مقابل، مراد از علم سکولار، علمی است که تمام یا برخی از عناصر آن، غیردینی باشد. بنابراین یکی از مؤلفه‌ها و عناصر دینی بودن یا سکولار بودن علم، از حیث مبانی، پیش‌فرض‌ها و پیش‌انگاره‌های آن است؛ به عبارت دیگر عناصر کلیدی دینی بودن یا سکولار بودن علم و دانش را می‌توان در مبانی و پیش‌انگاره‌های آن دانست و علوم و معارفی که واجد مبانی سکولار و غیردینی باشند، علم سکولار یا علم نامقدس تلقی می‌شوند. مراد از مبانی، اصول و پایه‌هایی است که علوم از لحاظ گوناگون بر آن استوارند و نقش مبانی در علوم را می‌توان در حوزه‌های گوناگون علم بررسی کرد. مبانی، در غایت‌سازی و هدف‌سازی علم تأثیر دارند؛ همان‌گونه که در موضوع، روش، کارکرد و حتی نوع مسائل علم نیز اثربخش خواهد بود. به عبارت دیگر علوم در غایت، موضوع،

کارکرد، روش، نوع مسائل و ... با ابنا بر مبانی گوناگون، شکل می‌گیرند؛ ازاین‌رو علوم این قابلیت را دارند که با ابنا بر مبانی خاص، تغییر هویت دهند و به دینی یا سکولار مبدل شوند. این مبانی در چند دسته تقسیم‌پذیرند: برخی مبانی به نوع نگاه عالم به جهان هستی بر می‌گردد که از آن به مبانی هستی‌شناختی تعبیر می‌شود؛ برخی مبانی به حوزه انسان‌شناسی و نوع نگاه به ماهیت و جایگاه انسان مربوط است که مبانی انسان‌شناختی نام دارد؛ برخی نیز به حوزه دین یا معرفت و نوع نگاه به آن و ... مربوط است. بنابراین یکی از مبانی علوم به‌ویژه علوم انسانی، مبانی انسان‌شناختی است. مراد از مبانی انسان‌شناختی علم، اصول و پیش‌انگاره‌های برگرفته از انسان‌شناسی است که علم بر آن استوار است. علم دینی بر انسان‌شناسی دینی استوار است و علم غیردینی و سکولار نیز بر انسان‌شناسی مادی، سکولار و غیردینی مبتنی است که امروزه متأسفانه بیشتر علوم به‌ویژه علوم انسانی بر مبانی و مبادی مادی و سکولار استوارند و این مبانی نیز خود در جهان‌بینی مادی ریشه دارند و اغلب علوم با این نگاه، تحقق و تکون یافته‌اند (ر.ک: ویلسون، ۱۳۷۴، ص ۱۲۷ - ۱۲۸). براین‌اساس انسان‌شناسی از مهم‌ترین علوم است و از لحاظ اهمیت و ارزش، پس از خداشناسی بیشترین اهمیت را دارد و از جهاتی بر علوم دیگر مقدم است؛ به‌ویژه اینکه یکی از اهداف اساسی ادیان و پیامبران، توجه دادن انسان به خویشتن بوده است. در برخی روایات، انسان‌شناسی، افضل‌المعرفه، افضل‌الحکمه، انفع‌المعارف، فوز اکبر و ... است (ر.ک: غررالحکم، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۳۸۶). بنابراین شناخت درست از انسان و ابعاد وجودی آن، در تولید علم دینی به‌ویژه علوم انسانی از اهمیت فراوانی برخوردار است. شناخت انسان، دریچه ورود به علوم انسانی و تعیین‌کننده‌ترین مبانی نظری در علوم انسانی است. نوع شناخت انسان، نوع نظام اخلاقی، تربیتی، سیاسی، حقوقی، اقتصادی و ... را معین می‌کند و بر اساس نوع شناخت از انسان، علوم انسانی شکل می‌گیرد. گرایش‌ها، ارزش‌ها و روش‌های علوم انسانی همه بر مبنای نوع نگرش به انسان سامان می‌یابد. بر اساس برخی روایات، حتی ملاک دانایی یا نادانی نیز در شناخت یا عدم شناخت خود و انسان خلاصه می‌شود: «العالم من عرف قدره و کفی بالمرء جهلا الا يعرف قدره» (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۰۳).

شناخت ارزش‌های وجودی انسان و استعداد‌های درونی و توانایی‌ها و امکانات آن

و نیز شناخت آفات و عیوب وی، بهترین بستر و مبنا برای علوم انسانی است. تأثیر آن را می‌توان در جهت‌گیری پژوهش‌های علمی، تفسیر نتایج به‌دست‌آمده، غایت، کارکرد، موضوع، مسائل و روش علوم نشان داد. برای نمونه، روش فهم، کشف، اکتشاف و تولید علوم بر اساس مبانی انسان‌شناختی دینی و غیردینی متفاوت است؛ مثلاً تأکید پوزیتیویست‌ها به روش تجربی در علوم انسانی، در نوع نگاه آنان به انسان، هستی و دانش ریشه دارد. در باور آنان، انسان، تنها در بعد مادی و جسمانی خلاصه می‌شود و کار علوم انسانی نیز کشف و فهم ابعاد مادی و جسمانی آن است و روش نیز همان روش تجربی خواهد بود. در ادامه ضمن نقد و بررسی مبانی انسان‌شناختی علم سکولار، به مبانی انسان‌شناختی علم دینی خواهیم پرداخت.

مبانی انسان‌شناختی علم سکولار و علم دینی

۱. ماهیت انسان در انسان‌شناسی دینی و سکولار

از مبانی مهم و تأثیرگذار در علم، به‌ویژه علوم انسانی، نوع تلقی از ماهیت انسان است. تبیین ماهیت و حقیقت انسان، از کلیدی‌ترین مبانی انسان‌شناختی است. در واکاوی ماهیت انسان می‌توان تعاریف انسان را به دو دسته کلی تقسیم کرد؛ پاره‌ای از تعاریف با معیار سکولاری همخوان یا نزدیک‌ترند و دسته دیگر، مبتنی بر مبانی دینی‌اند. دسته نخست، تعاریفی‌اند که ویژگی حیوانیت، رکن اصلی ماهیت انسان را تشکیل می‌دهد. در این نگاه، انسان حیوان تکامل‌یافته است که ساختار ظاهری و فکری او در طول سالیان متمادی در پی اصل هماهنگ‌سازی با محیط طبیعی تغییر کرده و به صورت کنونی درآمده است. این‌گونه تعریف، مبتنی بر تفکر مادی و همچنین نظریه تکامل «داروین» است (رک: کاپلستون، ۱۳۶۶، ج ۹، ص ۲۲۱ / کبیر، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۳۸ به بعد / استراوس، ۱۳۶۵، ص ۵۸ / رجبی، ۱۳۸۵، ص ۴۲ به بعد). برای مثال در مکتب مارکسیسم، انسان به مرتبه کار و عمل تنزل یافته و تفاوت اصلی انسان و حیوان در نوع کار و عمل نشان داده شده است. براین‌اساس انسان واقعیت جمعی و موجودیت اجتماعی دارد؛ نه فردی و در نتیجه فرد را امری انتزاعی و بدون واقعیت می‌دانند. در اگزیستانسیالیسم نیز

انسان موجودی بدون ذات، بدون ماهیت و بدون تشخص و در نتیجه بدون چیستی و تعریف است (رک: کاپلستون، همان، ج ۹، ص ۱۵۰ / کبیر، همان، ص ۴۰ - ۴۴). امروزه چنین نگاه‌هایی در باب ماهیت انسان، پایه و مبنا برای علوم گوناگونی همچون جامعه‌شناسی، سیاست، اقتصاد و ... نیز قرار گرفته است. در تلقی دیگر از انسان، فصل فراحوانی، در ماهیت آن اخذ شده است. فصل فراحوانی در دیدگاه مشهور فیلسوفان و تفکر عقلانی، ویژگی «نطق» است. این ویژگی که به معنای توانمندی خاص انسانی است، انسان را از مرتبه حیوان فراتر برده و مرتبه وجودی خاصی برای انسان قائل شده است. در این تلقی، انسانیت انسان به حیوان بودن او به چیز دیگری نیست؛ بلکه در عین حیوان بودن، ناطق است (رک: ابن‌سینا، ۱۳۷۹، ص ۵۶ / کبیر، همان).

نقد و بررسی

برایند نگاه نخست در باب ماهیت انسان، این است که انسان موجودی مادی، حیوان، میرا، درنده، جدای از دیگران و فردمحور (قطعه‌قطعه شده از همدیگر)، تک‌بعدی، تک‌ساحتی، دارای طبیعت حیوانی و سرشت غریزی و ... است. این تلقی، کاملاً سکولاری و بعضاً الحادی است. امروزه انسان علوم انسانی، چنین موجودی است. حاکمیت این تفکر، موضوع علوم انسانی را موجودی تصویر می‌کند که تنها در حوزه محسوسات می‌گنجد و تعهدش در حدود همین دنیای مادی است و رسالت این علوم نیز چیزی بیش از این هدف نیست. این نگاه، هم در مکاتب اصالت اجتماع مطرح است و هم در مکاتب لیبرالیستی و اصالت فرد؛ برای مثال در مکتب مارکسیستی و رویکرد اصالت اجتماعی، نگاه تک‌ساحتی به انسان و تأکید بر جنبه اجتماعی آن و بی‌توجهی به جنبه فردی انسان، از جهات گوناگونی در علوم، به‌ویژه علوم انسانی تأثیرگذار بوده است. موضوع علوم انسانی در این رویکرد، انسان اجتماعی خواهد بود و مسائل مورد مطالعه در این علوم با محوریت واقعیت جمعی است. هدف نهایی در این گونه علوم نیز صرفاً تعالی مادی و اقتصادی جامعه است؛ به عبارت دیگر هدف علوم انسانی، صرفاً تبیین نظم اجتماعی به منظور رسیدن به وضع مطلوب است. نگاه تک‌ساحتی و مادی، در رویکرد اصالت فرد نیز حاکم است. این نگاه با توجه به تعریفی که از انسان ارائه می‌دهد، سبب

شده، روش علوم طبیعی را در علوم انسانی تسری دهند و در طراحی و انجام پژوهش در این علوم، تنها بر اساس روش‌های کمی عمل کنند؛ اما با این تفاوت که در این‌گونه رویکردها، مسائل علوم انسانی با محوریت فرد است؛ نه جامعه. به عبارت دیگر مبنای اصالت فرد در ماهیت انسان، در موضوع، مسائل و منابع علوم انسانی نیز تأثیرگذار بوده است و در نتیجه روش مطلوب در علوم انسانی مبتنی بر پارادایم پوزیتیویستی، صرفاً روش و منطق علوم طبیعی خواهد بود. اما تعریف «انسان» به «حیوان ناطق»، هرچند نسبت به تلقی نخست، منطقی‌تر و برتر است؛ در عین حال به نظر می‌رسد همانند تعریف نخست، با «انسان» انسان‌شناسی دینی فاصله دارد و به انسان‌شناسی سکولار نزدیک‌تر و با آن همخوان‌تر است؛ به‌ویژه اینکه امروزه شاهد آن هستیم که به تدریج، «حیوان ناطق» به «ناطق حیوان» نیز تبدیل شده است. به عبارت دیگر این انسان هرچند موجودی است ناطق که قدرت تکلم و فکر دارد؛ در عمل و شکل زندگی، حیوانی است همانند حیوانات دیگر و از انسانیت فاصله گرفته است؛ یعنی ناطقی است که همانند حیوانات زندگی می‌کند. تعریف انسان به حیوان ناطق، تفاوتی با تعریف انسان به حیوان اندیشمند، حیوان مختار، حیوان زیرک، حیوان سیاسی، حیوان عاشق، حیوان طغیانگر، حیوان خودآگاه، حیوان فهمنده، حیوان باشعور، حیوان مرگ‌اندیش، حیوان زباله‌ساز و ... ندارد. این‌گونه تعاریف، فاصله بسیاری با حقیقت انسان و تبیین و تعاریف دینی و قرآنی آن دارد. در حالی که بر اساس آموزه‌های دینی و قرآنی، همه موجودات عالم هستی - حتی جمادات از جمله خورشید و ماه و ستارگان و ... - دارای فهم و شعور هستند (فصلت: ۱۱ / حج: ۱۸۳). به همین دلیل برخی اندیشمندان مسلمان کوشیده‌اند تعریف دیگری از انسان ارائه دهند. استاد جوادی آملی نیز تعریف انسان به «حیوان ناطق» را تعریف کامل و جامعی از انسان نمی‌داند؛ زیرا این تعریف، جامع افراد و مانع اغیار نیست و نمی‌تواند تعریف صحیحی از انسان باشد. تعریف جامع از انسان، همان تعریف انسان به «حی متأله» است؛ یعنی زنده‌ای که به سوی خداوند در حرکت است یا موجود زنده الهی‌اندیش (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۱۵۰). مبنای حی متأله بودن انسان در اندیشه اسلامی این است که «ان الانسان غیر مکنت بذاته فی الوجود و البقاء» (صدرالمتألهین، ۱۳۸۲، ص ۳۵۹)؛ یعنی انسان همان‌گونه که در مرتبه تکوین، غنی به ذات، خودبسنده و خودسامان نیست؛ بلکه فقیر

بالذات است، در مقام تشریح نیز به تنهایی نمی‌تواند سعادت و کمال خود را تأمین کند. از این دیدگاه، انسان، موجود زنده‌ای است که در مسیر تکامل خویش (خدایی شدن) در حرکت است. بر اساس این مبنا، انسان، هم در شناخت خویش و هم در پیمودن راه و مسیر حرکت، نیازمند راهنماست. این مبنا، اهمیت و ضرورت دین و وحی را نیز مشخص می‌کند. براینکه این نگاه را در عناصر و مؤلفه‌های یک علم به‌ویژه علوم انسانی می‌توان نشان داد. عناصر علم عبارت‌اند از موضوع، مسائل، نظریه‌ها، روش، غایت، کارکرد و ... که این مبنا در هر کدام از این عناصر، تأثیرگذار خواهد بود. موضوع علوم انسانی دینی، موجود زنده دارای روح ملکوتی با گرایش به قرب الهی (حی متألّه) است. غایت و هدف این علوم، زمینه‌سازی برای تحقق انسان متعالی خواهد بود. با توجه به موضوع و هدف متعالی، مسائل متناسب با آن، شکل خواهد گرفت و نظریه‌ها نیز بر اهداف یادشده مبتنی خواهد بود. روش علم نیز صرفاً تجربی و پارادایم اثباتی یا پارادایم تک‌ساحتی نخواهد بود؛ بلکه از روش‌های گوناگونی چون روش عقلی، نقلی، تجربی و ... بهره می‌گیرد؛ زیرا روش و منطق علم به‌نوعی تابع موضوع، مسائل و اهداف آن علم است. از جمله مسائل علوم انسانی، روش فهم و تفسیر خود انسان است که این نیز تابع ماهیت انسان است؛ از این رو در مبنای بعدی به این مهم نیز اشاره می‌شود.

۲. منطق فهم و تفسیر انسان در انسان‌شناسی دینی و سکولار

از دیگر مبانی انسان‌شناختی، منطق و روش فهم انسان است. روش تفسیر انسان در انسان‌شناسی دینی و انسان‌شناسی سکولار متفاوت است؛ در انسان‌شناسی دینی، ابعاد، ویژگی‌ها، حقایق و ارزش‌های گوناگون انسانی از روش‌های گوناگونی چون کتاب، سنت و عقل به دست می‌آید؛ در حالی که برای تفسیر انسان در انسان‌شناسی سکولار، صرفاً منطق تجربی یا روش عقل ابزاری حاکم است. به بیان دیگر در انسان‌شناسی دینی به جای بهره‌گیری از روش‌های صرفاً تجربی یا عقلی، برای شناخت انسان از وحی و سنت نیز استفاده می‌شود. در انسان‌شناسی دینی، وحی منبع و منطق فهم و تفسیر انسان به شمار می‌آید؛ زیرا با توجه به محدودیت عقل بشری در شناخت هستی به‌ویژه در انسان‌شناسی، می‌توان از راه وحی، شناخت و تفسیری درست و جامع از انسان ارائه داد؛ از این رو بهترین

راه برای شناخت انسان، روش دینی و وحیانی است؛ چرا که حقیقت انسان، همانند کتابی است که نیازمند شرح و تفسیر است و فقط خداوند که آفریننده انسان است به خوبی می تواند حقیقت وجود انسان را شرح و تفسیر کند (رک: جوادی آملی، ۱۳۷۹، ص ۳۵ - ۳۶). به عبارت دیگر انسان موجود پیچیده‌ای است و شناخت او کاری بسیار دشوار، بلکه به طریق عادی ناممکن است که با ابزارهای عادی شناخت، نمی توان درک و فهم صحیح و کاملی از انسان به دست آورد؛ از این رو در شناخت انسان و ابعاد و ساحت‌ها و اسرار وجودی آن نیازمند وحی نیز هستیم (رک: ابراهیم زاده آملی، ۱۳۸۶، ص ۵۱). انسان و پیچیدگی شناخت وی را می توان به کوه عظیم یخی در اقیانوس بی کران تشبیه کرد که تنها بخش کوچکی از آن در فضای بیرون از آب نمایان است و شناخت تجربی و مادی، تنها بخش بیرونی را ملاحظه و تفسیر و تبیین می کند و نمی تواند بخش اعظم آن در اقیانوس را تفسیر و تبیین کند؛ مگر از طریق ابزار و وسیله مناسب که همان وحی است؛ بنابراین حقیقت انسان همانند کوه یخی در اقیانوس بی کران هستی، دارای ابعاد و زوایای پنهان و پیچیده‌ای است که باید کشف و پرده برداری شود. امام صادق علیه السلام درباره ابعاد و زوایای وجودی انسان می فرماید: «الصورة الانسانية اكبر حجة الله على خلقه و هي الكتاب الذي كتبه الله بيده» (انسان و شخصیت انسانی، بزرگ ترین حجت خداوند بر خلق، و کتابی است که خداوند به دست خود آن را نوشته است) (فیض کاشانی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۵۸). امام علی علیه السلام نیز می فرماید: «وانت الكتاب المبين الذي بأحرفه يظهر المضمرة» (تو همان کتاب مبینی هستی که با حروف آن، اسرار پنهان، آشکار می شود) و «تزعج انك جرم صغير و فيك انطوى العالم» (گمان می کنی که جثه و جسم کوچکی بیش نیستی؛ اما جهان بزرگی در تو نهان است) (فیض کاشانی، همان، ج ۱، ص ۵۸). بنابراین همه طبیعت و تمامی آفریدگان، سطور و کتاب‌هایی هستند که خداوند به دست خود نگاشته است؛ اما این کتاب که نامش انسان است، کتابی است بسیار معنادارتر و پیچیده‌تر و گرامی‌تر و خواندن سطور این کتاب مستلزم تعمق بسیار و با روش دقیق‌تر است. با توجه به دشواری، اهمیت و پیچیدگی شناخت حقیقت و ماهیت انسان که تحقق علوم انسانی دینی، مبتنی بر شناخت آن است، برای کشف و فهم رازهای وجودی‌اش، نیازمند منابع و ابزارهای معتبری هستیم که تنها از سوی آفریننده آن امکان‌پذیر است و خداوند از طریق دین و وحی به بشر ارزانی داشته است؛ از این رو در بین انواع انسان‌شناسی

(انسان‌شناسی مادی و تجربی، فلسفی، عرفانی)، انسان‌شناسی دینی، از جامعیت و وثاقت خاصی برخوردار است و ویژگی‌های مثبت و نقاط قوت انسان‌شناسی‌های دیگر را دارد و به دور از نقص و محدودیت‌های انسان‌شناسی غیردینی است. این برتری مرهون منابع، ابزار و روش‌شناسی در انسان‌شناسی دینی است. در انسان‌شناسی دینی از روش‌های گوناگونی چون روش عقلی، روش عقلایی، روش نقلی، روش تجربی و دیگر روش‌ها به تناسب مسئله مورد نظر بهره می‌بریم؛ درحالی‌که در انسان‌شناسی غیردینی به‌ویژه انسان‌شناسی مادی و تجربی که زیربنای علوم انسانی موجود است، صرفاً با روش و متد تجربی، تنها ابعاد ظاهری و مادی آن مطالعه می‌شود و در نتیجه توان درک و فهم حقیقت و جایگاه حقیقی آن را ندارد.

۳. جایگاه و منزلت انسان در انسان‌شناسی سکولار و دینی

یکی از مبانی مهم علم به‌ویژه علوم انسانی، منزلت و جایگاه انسان در هستی است. شناخت منزلت و جایگاه انسان، مبتنی بر نوع شناخت ما از ماهیت و حقیقت انسان است. این جایگاه در انسان‌شناسی دینی و سکولار و غیردینی متفاوت است؛ در انسان‌شناسی سکولار، انسان محور هستی قلمداد می‌شود. این اصل که به «انسان‌محوری» (اومانیزم = Humanism) تعبیر می‌شود از جمله مبانی مهم سکولاریسم به‌ویژه علم سکولار بوده و نقش پایه و هسته مرکزی این علوم را بر عهده دارد. در ادامه ضمن نقد و بررسی تفکر انسان‌محوری که یکی از مبانی علم سکولار است، به جایگاه انسان در تفکر دینی که مبنای علم دینی است خواهیم پرداخت.

اومانیزم

«اصالت انسان» یا «اومانیزم» به معنای اعتقاد به محور بودن انسان در هستی که منشأ و مبنای سکولاریسم است، نقش مهمی در سکولار شدن علوم دارد؛ زیرا خدامحوری که اساس و پایه علوم به شمار می‌آید، از صحنه علوم حذف شد و انسان و انسان‌محوری، ملاک و تکیه‌گاه تبیین و تشخیص ارزش‌ها و ضدارزش‌ها قلمداد شد (رک: کیالی، ۱۹۹۰ م، ج ۴، ص ۱۷۹). «اومانیزم، حالت و کیفیتی از تفکر است که بر اساس منافع بشری و

کمال مطلوب، به جای اصول مذهبی و الهیات استوار است» (رحیمی بروجردی، ۱۳۷۰، ص ۱۰۰). بر اساس تفکر اومانیستی، انسان، محور و مرکز خویشتن و همه اشیا و حتی خالق خدای خویش است. این برداشت به مفهومی مادی و طبیعت‌گرایانه از انسان اشاره دارد که در جهان‌بینی مادی ریشه دارد: «انسان‌گرایی، خود، نوعی دین است؛ زیرا نوعی اعتقادنامه دارد. با این همه، دینی است بدون خدا؛ اگر هم خدایی وجود داشته باشد، شناختنی نیست و نباید او را به شمار آورد. انسان باید فقط برای انسان زندگی کند؛ زیرا انسان چه بخواهد و چه نخواهد، در دنیا فروافکنده شده و باید خود را حفظ کند. انسان به معنای واقعی، خودش خالق خودش است و باید معیارهای خودش را به وجود آورد و هدف‌های خودش را تعیین کند و خودش راه را به سوی آنها بگشاید» (براون، ۱۳۸۴، ص ۲۳۳). این مسئله در حقیقت به معنای انکار خدا و ماورای طبیعت است و در نتیجه سبب شکل‌گیری بت‌پرستی مدرن، یعنی پرستش نفس اماره شده است. بر اساس انسان‌شناسی مادی و انسان‌محوری، انسان، مدار و محور همه چیز و آفریننده همه ارزش‌ها و ملاک تشخیص خیر و شر است. وجدان انسانی داور نهایی در تشخیص کژی‌ها از خوبی‌هاست. و رای انسان و عمل او، ارزش، اخلاق و فضیلتی وجود ندارد. در تفکر اومانیستی، انسان جای خدا می‌نشیند که این خود پایه و مبنای سکولاریسم در علم است؛ زیرا هدف و نتیجه اصلی اومانیسم، زمینی کردن و بی‌اعتباری دین و جدایی آن از علم است. در این رهگذر، انسان با طبیعت یکی می‌شود و هرگونه نیروی معنوی، بی‌اعتبار و انکار می‌شود (رحیمی بروجردی، ۱۳۷۰، ص ۱۱۹ - ۱۲۰). این مبنا از یک‌سو زائیده تفکر فلسفی در غرب است و از سوی دیگر سازنده و بناکننده باورها و مبانی علوم گوناگون به‌ویژه علوم انسانی است. برای نمونه در اخلاق مبتنی بر تفکر اومانیستی، انسان، خالق اخلاق خویشتن است و آنچه در این تفکر اصالت دارد، خواسته‌ها و امیال و لذت‌های انسان است؛ از این رو در اخلاق اومانیستی، انسان جایگزین خدا و محور همه ارزش‌ها قلمداد می‌شود. یا در دانش حقوق اومانیستی، اصل اساسی و بنیادین، آزادی مطلق انسان‌هاست؛ ولی اگر هر فرد بتواند آنچه را که خود می‌پسندد، انجام دهد و در این راستا آزاد باشد، هرج و مرج و سلب آزادی از دیگران و اختلال در نظام اجتماعی پدیدار می‌شود؛ پس به‌ناچار و از روی ضرورت و صرفاً به منظور رعایت حال دیگران، باید

حدودی برای آزادی هر یک از افراد قائل شد و آزادی هر کس منوط و محدود به زیان نداشتن برای دیگران شود. براین اساس قانون، چیزی است که انسان بر مبنای میل خود وضع می‌کند. امروزه رنگ و لعاب این تفکر را می‌توان در دیگر علوم انسانی نیز مشاهده کرد.

نقد و بررسی

۱. در چارچوب معرفتی اومانیزم، رابطه انسان با خدا، معنویت و ماورای طبیعت قطع می‌شود؛ زیرا در اومانیزم، از یک سو آموزه‌های مبتنی بر بی‌خدایی حاکم است و از سوی دیگر معنویت و ماورای طبیعت نیز در آن معنایی ندارد و در نتیجه نگره‌هایی که خارج از دایره ادراک بشری و به طور تجربی یا حسی باشند، ارزش علمی نخواهند داشت و وقتی نگره‌ای ارزش علمی نداشته باشد، نگره‌های دیگر که مبانی معرفت‌شناختی آن با رویکرد ماتریالیستی و اومانیزمی سازگار است، جایگزین خواهد شد و این نگره‌های پایه، همچون ستون و چارچوب اصلی علوم، رشد خواهند کرد (ر.ک: آوینی، ۱۳۷۶، ص ۱۵۳ - ۱۶۱).

۲. از ایرادهای مهم تفکر اومانیزمی این است که میان خدامحوری و منزلت انسان، تضاد و تعارض می‌بینند؛ منشأ این مشکل، ضعف اساسی در هستی‌شناسی و خداشناسی است. آنان گمان می‌کنند اگر محوریت خدا را در نظام هستی بپذیریم دیگر جایی برای منزلت و ارزش انسان باقی نخواهد ماند؛ زیرا در آن صورت، انسان تمام استعدادها و نیروهای فعال خود را از دست می‌دهد.

۳. از مشکلات تفکر اومانیزمی، این است که در باب منزلت و جایگاه انسان، بین «اشرف مخلوقات بودن» انسان و «اشرف موجودات» خلط شده است. در این نگاه، انسان، اشرف موجودات تلقی می‌شود و این مسئله در مبدأ و معاد علم تأثیرگذار خواهد بود؛ به عبارت دیگر این مبنا، هم پایه و اساس علوم انسانی را تغییر می‌دهد و هم اهداف و غایات آن را دگرگون می‌کند. با محوریت انسان در بین موجودات، اهداف علوم نیز، نه تعالی قربی، بلکه بهره‌گیری حداکثری انسان در عالم طبیعت خواهد بود.

۴. اومانیزم، تصویری از انسان ترسیم می‌کند که مادر همه مشکلات در علوم، به‌ویژه علوم انسانی است. توقف در صرف بشر مادی بودن، او را مادون انسانیت قرار می‌دهد که هم با خود و هم با دیگران در نزاع است (ر.ک: نصر، ۱۳۷۹، ص ۱۴).

۵. در این تفکر، ارزش و جایگاه واقعی انسان، نادیده گرفته شده و میل و خواست طبیعی و حیوانی، آن را محور فلسفه و علوم خود قرار داده است. این به معنای انسان‌محوری یا اصالت انسان نیست؛ بلکه غریزه‌محوری و اصالت حیوانیت است. این معنا از انسان‌محوری نه تنها ارج‌گذاری به مقام و ارزش او نیست؛ بلکه تنزل آن به مرتبه حیوانیت است؛ زیرا انسانیت انسان به غرایز و امیال طبیعی نیست؛ بلکه به روح ملکوتی، کرامت ذاتی و سرشت الهی باز می‌گردد. بنابراین اومانیسم در حقیقت انسان‌مداری نیست؛ بلکه نوعی «حیوان‌مداری» است. برای مثال در روان‌شناسی مبتنی بر دیدگاه‌های فروید، ارضا و اشباع غرایز حیوانی، اصالت می‌یابد و در علوم انسانی مبتنی بر مکتب نیچه، قدرت مادی و حیوانی، خوی درندگی و سلطه، ملاک و معیار قرار می‌گیرد. هدف این علوم، زمینه‌سازی به منظور تحقق قدرت مادی و دنیوی و سیطره بر دنیاست.

منزلت انسان از دیدگاه انسان‌شناسی دینی

از دیدگاه انسان‌شناسی دینی، «انسان» منزلت و جایگاه ویژه‌ای دارد. در انسان‌شناسی دینی، هم اوصاف کمالی و الهی انسان مطرح است و هم ویژگی زمینی آن. اوصاف دسته دوم مانند هُلُوع و عَجُول بودن، جدالگری و ستیزه‌جویی، شتابزدگی، در زیان بودن و ... به ویژگی اکتسابی انسان اشاره دارد. جایگاه مثبت و کمالی انسان در نظام هستی عبارت‌اند از: کرامت ذاتی، خلیفه‌اللہی، حمل امانت الهی، مسجود فرشتگان بودن و ... این جایگاه با توحید و خدامحوری معنا می‌یابد؛ به عبارت دیگر انسان‌محوری دینی و توحیدی، در طول خدامحوری قرار دارد. بر این اساس، انسان اشرف مخلوقات است؛ نه اشرف موجودات. «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَهْدِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسرا: ۷۰). چنین انسانی خلیفه خدا روی زمین است: «... إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره: ۳۰). مقصود از خلافت از جانب خدا این است که او با وجود خود، وجود خدا و با صفات و کمالات خود، صفات و کمالات خدا و با فعل و کار خود، افعال خدا را ترسیم کند و آینه خدایی شود. انسان خدایی، مسجود ملائکه قرار گرفته (بقره: ۳۴) و جهان برای وی تسخیر شده است (جاثیه: ۱۳ / ابراهیم: ۳۳). خلاصه اینکه انسان در نظام هستی، دارای منزلت و جایگاه ممتازی است؛ البته این امتیاز و برتری

تنها از نوع استعداد و قابلیت‌های وجودی بوده، تا زمانی که از آن بهره‌بردار نشود، فضیلتی را به انسان نخواهد بخشید؛ از این رو با تکیه بر این کرامت ذاتی نمی‌توان از برتری همه انسان‌ها دم زد و با این شعار به وادی اومانیسیم و انسان‌محوری غلطید. کرامت حقیقی انسان که وجه ممیز انسان از دیگر موجودات را تشکیل می‌دهد، کرامتی اکتسابی است که از طریق ایمان، عمل صالح، تقوای الهی و به فعلیت رساندن قوای نهفته در وجود انسان می‌توان به موجودی برتر تبدیل شد و به مقام خلافت و جانشینی خداوند بر روی زمین دست یافت. این در حالی است که تفکر اومانستی و سکولاری نیز به دنبال ارزش‌گذاری و کرامت‌بخشی به انسان بود؛ اما این در نگاه تک‌ساحتی و همخوان با ساحت‌های حیوانی و حتی پست‌تر از حیوان، تحقق یافت. بر این‌دین نگاه را می‌توان در مسائل، اهداف، غایات و کارکرد علوم، به‌ویژه علوم انسانی جستجو کرد. مسائل علوم انسانی، با محوریت مبانی فوق، شکل می‌گیرند و هدف این علوم نیز بسترسازی برای تحقق انسان و جامعه متعالی است؛ به عبارت دیگر چنین علمی، فضایی را ایجاد می‌کند که در آن فضا، انسان‌ها از تربیت متعالی برخوردار می‌شوند و جامعه در مسیر رشد کمالات انسانی قرار خواهد گرفت.

۴. جایگاه فرد یا افراد در انسان‌شناسی دینی و سکولار

«فردگرایی» یا «اصالت فرد» (Individualism) که بر ایندین نتیجه اومانیسیم به شمار می‌آید نیز یکی از اصول و مبانی علم سکولار است. همان‌گونه که تفکر اومانستی، اصالت را به انسان می‌دهد، در تفکر فردگرایی نیز اصالت از آن فرد انسانی است، نه جامعه؛ از این رو هر دو مبنا و اساس انسان‌شناختی اغلب علوم به شمار می‌آیند. منظور از اصالت فرد، رویکردی است که برای فرد در مقابل اجتماع، اولویت و اصالت خاصی قائل است و اعتقاد دارد: اولاً فرد به لحاظ تأمین نیازهایش و نیز بهره‌گیری از حقوق خود در برابر جمع، از اولویت برخوردار است و اگر حقوقی به جمع - مانند خانواده یا قبیله - اعطا می‌شود، بدین جهت است که جمع مشتمل بر افرادی است که آن جمع را تشکیل می‌دهند؛ ثانیاً هر فردی باید مستقل از هرگونه قید و بند دینی و اجتماعی زندگی کند و در نتیجه تقیدات دولت و سازمان‌های اجتماعی، تا زمانی مقبول و محترم است که

آزادی‌های فرد را سلب نکند (ر.ک: گروه نویسندگان، ۱۳۸۱، ص ۵۰). استدلال آنان این است که چون فرد پیش از وجود اجتماع وجود داشته است، پس وجود فرد به لحاظ تاریخی نیز بر اجتماع مقدم است و در نتیجه خواسته‌های او نیز به لحاظ اخلاقی بر خواسته‌های اجتماع مقدم است؛ بنابراین اخلاق و ارزش از دیدگاه فردگرایی بر واقعیت خارجی مبتنی نیست؛ بلکه از اراده و خواسته فرد ناشی می‌شود. اینجاست که سودجویی شخصی و منافع فردی جایگزین ارزش‌های اخلاقی می‌شود و یکی از وجوه تقابل لیبرالیسم با مذهب، از همین نگاه ناشی می‌شود.

از نظر کانت، لاک و هابز، از پیشگامان اصالت فرد، جامعه به خاطر خود جامعه هیچ‌گونه اصالتی ندارد؛ بلکه صرفاً ابزاری است در راستای کسب منفعت برای فرد؛ بنابراین خواستن جامعه، فرع بر امیال فرد است (ر.ک: گیدنز، ۱۳۷۴، ص ۲۴۸ / لاسکی، ۱۳۸۴، ص ۱۲۰). فردمحوری در عرصه‌های گوناگون علمی، فرهنگی و رفتاری در جامعه سکولار حضوری پررنگ دارد. حضور قوی‌تر آن در علوم انسانی مشهود است. فردگرایی که خود از نتایج اومانیزم عصر جدید است، معیاری برای حقوق، قانون اساسی، حکومت، سیاست و مدیریت به شمار رفته و انسان را از آموزه‌ها و احکام مذهبی، اخلاقی و ماورای طبیعی بی‌نیاز کرده است. اولویت دادن به فرد و تقدم منافع آن بر منافع جامعه در مکاتب سرمایه‌داری از همین رویکرد برخاسته است. اصالت فرد یا فردمحوری در واقع اصالت حیوانیت، شهوت و غضب است و علوم انسانی نیز امروزه بر محور اصالت فردیت و در راستای ارضای غرایز حیوانی، تکون یافته و در نتیجه غریزه‌محور است. بر این اساس، خروجی این مبانی، خودش را در غایت، کارکرد و روش علوم نشان داده و موجب تغییر هویت و خصایص علوم شده است. غایت علوم بر اساس مبانی اومانیزمی، سیطره بر عالم و آدم، برای برآورده کردن نیازهای حیوانی و غریزی است و کارکرد چنین علمی نیز ایجاد احساس نیاز کاذب در بشر و ارضای آن بوده و این نیز تنها با روش تجربی و عقل ابزاری و معاشی صورت پذیرفته است. در حوزه موضوع به‌ویژه علوم انسانی نیز، انسان تک‌ساحتی یک پدیده طبیعی معرفی شده است.

نقد و بررسی

تفکر فردمحوری و علوم مبتنی بر آن، اشکالات و نواقص فراوانی دارد. از جمله:

۱. علمی که بر پایه و اساس اصالت فرد استوار باشد، در صدد کشف واقع و رسیدن به حقیقت نخواهد بود؛ بلکه درمقابل، همه همش این خواهد بود که به بیشترین نفع و سود فردی برسد. در واقع چنین علمی بر پایه جهل، هوای نفس و خودخواهی استوار خواهد شد.

۲. اصالت فرد که نتیجه و برآیند اومانیزم است، به هرج و مرج علمی می انجامد و پیامدها و آسیب‌های فراوانی را بر جامعه انسانی و علمی تحمیل می کند که از جمله آن «نسبیت» و «شکاکیت» خواهد بود؛ بدین معنا که ملاک ارزش و فضیلت، اراده و خواسته افراد است و معیار و ملاک واقعی و عینی وجود ندارد تا مبنای علم و ارزش باشد. این مسئله در حوزه علوم اعتباری مشهودتر است؛ مانند: علم سیاست، علم اقتصاد و...؛ زیرا اصالت فرد و خودبینی، موضوع پدیده‌های سیاسی، اجتماعی، حقوقی و اقتصادی قرار گرفته است و در نتیجه ملاک ارزش گزاره‌ها و آموزه‌های این علوم، تمایل، خواسته‌ها و ذائقه افراد جامعه است؛ نه امری عینی و واقعی. بنابراین امروزه علوم انسانی به دلیل ابتدای آن بر اساس «فردیت» خود، پاسخگوی نیازهای اصلی و فطری بشر نیست.

۳. نگاه استقلال‌ی و اتم‌وار به انسان و افراد جامعه - جدای از مناسبات اجتماعی - نگاهی است که در آن به ماهیت اجتماعی انسان توجهی نشده است.

۴. از مشکلات دیگر فردگرایی، پیامدهای منفی‌ای است که هم در زندگی و هم در علوم، به ویژه علوم انسانی اثرگذار است. برای نمونه، تأثیر این مبنا در بحث «خانواده» به عنوان یک مسئله روان‌شناختی و جامعه‌شناختی، هم در نوع زندگی اجتماعی و هم در دانش‌ها نمایان است. از لحاظ زندگی، بی‌ثباتی نهاد خانواده در جهان غرب و افول و فروپاشی آن، از برایندها و پیامدهای حاکمیت فردگرایی است؛ زیرا در این نگاه، خانواده در حد یک رابطه جنسی تقلیل می‌یابد؛ به عبارت دیگر در این نگاه، به دلیل اصالت داشتن سرمایه و رفاه فرد و آزادی غریزه او، با تشکیل خانواده در تعارض است و در نتیجه سبب فروپاشی خانواده شده است. البته این پیامد به مکتب اصالت فرد اختصاص ندارد؛ بلکه تفکر اصالت اجتماع (سوسیالیسم)، جامعه را برای افزایش سود اجتماعی بر خانواده ترجیح

داده و در نابودی خانواده سعی داشته‌اند. تأثیر نگاه اصالت فرد در مسائل علمی و نظریه‌های مرتبط با «نهاد خانواده» به عنوان یکی از مسائل علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی نیز قابل ردیابی است. امروزه بیشتر نظریه‌های مرتبط با جامعه‌شناسی خانواده بر اساس اصالت فرد، یا خانواده را صرفاً شرکت سرمایه‌های انسانی و نوعی مالکیت و تصاحب طرفینی دانسته و ماهیت قراردادی برای آن قائل‌اند (رک: روسو، ۱۳۴۸، ص ۶) یا راهکارها و تئوری‌های علمی در بحث جامعه‌شناسی خانواده همچون ازدواج مصاحبتی در برابر ازدواج نهادی، تضاد عشق و والدگری و خانواده‌های همجنس‌گرا، عشق رمانتیک، هم‌خانگی و امثال آن، برخاسته از مکتب اصالت فرد و آزادی‌های فردی است؛ زیرا الگوی خانواده نهادی و اصیل با برخی آزادی‌های فردی - به معنای امروزی آن - در تضاد است.

فرد و جامعه از دیدگاه دین

در انسان‌شناسی دینی و اسلامی نه جامعه به‌تنهایی اصالت دارد و نه فرد؛ بلکه مبنای صحیح، این است که هم جامعه دارای اصالت است و هم فرد. اصالت جامعه به معنای اصالت و محوریت اندیشه‌ها، عواطف انسانی، خواسته‌ها و اراده‌ها و در نتیجه ترکیب انسان‌ها در یک جامعه، ترکیب فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، مذهبی و تربیتی است؛ نه ترکیب عناصر و افراد؛ به عبارت دیگر آنچه تشکیل‌دهنده جامعه است، روح واحد آن است که در اسلام از آن به امت تعبیر می‌شود. بر اساس آیه «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ» (یونس: ۴۲) جامعه دارای حیات و زندگی ارگانیک است که هرچند تک تک افراد آن استقلال دارند؛ ولی روح واحدی بر جامعه حاکم است که افراد را به خدمت می‌گیرد و هر فردی حکم سلولی را دارد و سرانجام، جامعه موجود زنده‌ای است که برای خود، حیات و ممت و عمر و اجلی دارد. خداوند برای جامعه نوعی واقعیت قائل است که آن را مسئول کارهای خویش می‌داند؛ «تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (بقره: ۱۳۴ و ۱۴۱). درعین حال افراد در این جامعه نیز مسلوب‌الاراده و فاقد حریت و آزادی نیستند؛ بلکه دارای اختیار و آزادی‌اند و تک‌تک آنان در برابر کارهای خود پاسخگو هستند. نوع تأثیر این مبنا را هم در علم و هم در زندگی و واقعیت خارجی، با همان مثال

فوق می‌توان نشان داد. در خانواده در جایگاه یکی از نهادهای اجتماعی، از دیدگاه اسلام، هم اصالت فرد حاکم است و هم اصالت اجتماع. مسائل «جامعه‌شناسی خانواده» مبتنی بر دین، با مسائل جامعه‌شناسی غیردینی (مبتنی بر اصالت فرد یا اصالت اجتماع) تفاوت اساسی دارد. مسائلی همچون الگوی ازدواج مبتنی بر دین (شرایط ازدواج مانند سن و ...)، نفقه، غیرت‌ورزی، حجاب و محدودیت‌های ارتباطی زنان و مردان نامحرم، تربیت صحیح فرزندان، روابط خویشاوندی، صلۀ ارحام، احترام به والدین و ... از مسائل جامعه‌شناسی مبتنی بر دین‌اند که دقیقاً در نقطه مقابل جامعه‌شناسی غیردینی (جامعه‌شناسی خانواده مبتنی بر نگاه اومانستی، سکولاریستی، فمینیستی و ...) قرار دارند.

۵. منزلت عقل و علم در انسان‌شناسی دینی و سکولار

یکی از منابع و ابزار مهم در علم و دانش، عقل و تجربه بشری است. منزلت و جایگاه این دو در تفکر سکولار و اندیشه دینی متفاوت است. در تفکر غیردینی، نگاه افراطی به عقل معاش و عقل ابزاری، منشأ «عقل‌گرایی» شده و همچنین انحصار دانش در علم تجربی و اصالت بخشیدن به روش تجربی، «علم‌گرایی» را به ارمغان آورده است؛ از این‌رو عقل‌گرایی و علم‌گرایی، مبنایی برای تفکر غیردینی به‌ویژه علم سکولار قرار گرفته که در ادامه ضمن نقد و بررسی دو مبنای یادشده، جایگاه صحیح هر کدام را از دیدگاه اندیشه دینی نشان خواهیم داد.

عقل‌گرایی

یکی از مبانی مهم علم سکولار، مبنای «عقل‌گرایی» (Rationalism) است. عقل‌گرایی از یک‌سو، مبنایی برای علم سکولار است؛ یعنی علم سکولار بر عقل‌گرایی مبتنی است و از سوی دیگر، خود، مبتنی بر اومانیزم و انسان‌محوری است؛ از این‌رو این مبنا اولاً و به‌ذات، از سنخ مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی است؛ اما از آنجا که این مبنا، به نوع نگاه به انسان و توانایی وی در فهم و درک همه مسائل مورد نیاز خود و جامعه باز می‌گردد؛ یکی از عناصر و مؤلفه‌های معرفتی و انسان‌شناختی علم سکولار است؛ یعنی انسان می‌تواند با

استفاده از عقل، همه مسائل را درک و حل کند. سکولاریسم بر اساس این مبنا، یافته‌های دینی و نهادهای آن را غیرعقلی و غیرعلمی قلمداد می‌کند (ر.ک: مددپور، ۱۳۷۹، ص ۸۹)؛ به عبارت دیگر بر اساس تفکر عقل‌گرایی، عقل بر پایه و بنیان‌های محکمی استوار است که پاسخگوی نیازهای انسان و جامعه است. عقل، داور نهایی در علم و دانش است و مستقل از وحی و آموزه‌های الهی، قدرت اداره زندگی بشر را دارد.

عقلانیت مدرن و عقل‌گرایی غربی بر شالوده‌های الحاد و دین‌ستیزی استوار است؛ به گونه‌ای که دین، پدیده‌ای ضدعقل معرفی شده است. دین‌ستیز بودن این مبنا به این دلیل است که با به‌کارگرفتن عقل و تأکید بر اصالت عقل، ضرورتاً نوعی بی‌حرمتی به نقش و مرجعیت وحی و دین در مسائل فکری و اعتقادی است. عقل‌گرایی با ابتنا بر انسان‌محوری و اومانیزم، تصویری از شخصیت انسان ارائه داد و هرگونه دخالت وحی یا هرگونه اقتدار دینی، محکوم شده بود.

علم‌گرایی

«علم‌گرایی»، «علم‌محوری» یا «تجربه‌گرایی» نیز از پایه‌ها و مبانی فکری سکولاریسم است؛ به گونه‌ای که نقش و جایگاه علم در حیات علمی و اجتماعی انسان، بدیل بوده و جایگزین دین و معنویت شده است. منظور از علم‌محوری، دریافت‌های تجربی است که از راجرز بیکن آغاز شده است. علم‌گرایی یا تجربه‌گرایی را به طور رسمی فرانسیس بیکن پایه‌گذاری کرد (میرسپاسی، ۱۳۸۱، ص ۶۵). دغدغه خاطر بیکن - بر خلاف پیشینیان - مسئله پیروزی بشریت بر طبیعت و تأمین وسایل راحتی زندگی و زیستن است. به‌طورکلی این هدف یکی از راهبردهای اساسی پس از عصر روشنگری است که به شکل‌گیری علوم عملی و فناوری می‌انجامد (نجفی، ۱۳۷۷، ص ۱۲۶). در عصر جدید، پژوهش علمی جایگزین تفسیر جهان از سوی نهادهای سنتی شده است؛ از این رو یکی از محورهای مهم در این مقوله، تعارض علم و دین است. علم‌گرایان معتقدند معرفت تجربی بر معارف دینی مقدم است و تجربه، مرجع شناخت انسانی است. همه معارف باید خود را با این معیار شناخت منطبق کنند. هر چیزی که قابل تجربه حسی باشد، مقبول است و هرچه این‌گونه نباشد، به کناری نهاده می‌شود. کنار نهادن امور معنوی و ماورای طبیعی سبب خلأ در جامعه

علمی و اجتماعی شده که یکی از رسالت‌های علوم اجتماعی و انسانی در جامعه سکولار، پُر کردن خلأ یادشده بود. نقش این علوم در غرب، این است که خلاء معنوی و روانی را پُر کند؛ خلأئی که به دلیل ابتنا بر حس‌گرایی و علم‌محوری ایجاد شده است؛ ولی این مسئله درحقیقت، سرابی بیش نیست و فقط خلأ مشکل را از جهت زمانی به تأخیر می‌اندازد؛ ولی آن را حل نمی‌کند (نوروزی، ۱۳۷۷، ص ۷۵).

نقد و بررسی

۱. عقل‌گرایی و علم‌محوری، با مشکلات بسیاری روبه‌روست که مهم‌ترین ایراد آن، به راه‌های شناخت و معرفت بازمی‌گردد. بر اساس عقل‌گرایی، عقل تنها راه و ابزار شناخت و معرفت است و بر اساس علم‌گرایی، حس و تجربه تنها راه شناخت است و فقط علم تجربی در دایره علم و دانش قرار می‌گیرد؛ درحالی‌که از نگاه صحیح راه‌های شناخت و معرفت به حس، تجربه و عقل معاش محدود نمی‌شود؛ بلکه وحی و عقل کلی و شهودی نیز از منابع شناخت انسانی‌اند که با اتکا بر آنها می‌توان به حقایق دست یافت.

۲. از دیگر مشکلات عقل‌گرایی و علم‌محوری این است که خداوند را از صدرنشینی در هستی و جامعه خلع می‌کند و علم را به جای آن می‌گمارد؛ درنتیجه دانش مبتنی بر حس و تجربه‌گرایی نمی‌تواند وارد معانی عمیق و لایه‌های داخلی پدیدارها شود. با عقل و تجربه نمی‌توان با جزئیات حقایق مابعدالطبیعه مانند معاد، معنای مرگ، سعادت و امثال آن آشنا شد. همچنین، عقل و تجربه خطاپذیرند و در بسیاری از امور نمی‌توان با این دو ابزار به یقین و شناخت مطمئن رسید؛ بنابراین شکاکیت و قطعیت نداشتن در علم و ارزش، از پیامدهای عقل‌گرایی و علم‌محوری است؛ یعنی از یک‌سو تغییر، واقعیتی جهانی است و هیچ چیز ثابت و تغییرناپذیری وجود ندارد. درواقع حق و حقیقت ثابتی وجود ندارد و هر حقی درعین حال می‌تواند باطل و هر باطلی حق باشد و از سوی دیگر ابزار عقل و تجربه نیز خطاپذیرند؛ درنتیجه سبب تزلزل معرفتی و قحطی یقین شده است؛ به‌ویژه اینکه نقش ابزاری برای علم، آن را از حقیقت و واقعیت، بیگانه کرده است. براین اساس، علم میزان توان و اقتدار خود را از دست داده است. چنین دانشی قدرت ارزیابی ارزش‌های انسانی و اجتماعی را ندارد

و توان داوری اقتداری را که به آن حکم می‌راند، ندارد؛ یعنی حریم علم‌ابزاری از حریم پرسش‌های اجتماعی و بایدها و نبایدهای آن جداست؛ درحالی‌که علم تا هنگامی که هویتی دینی و عقلی داشت، حق داوری درباره ارزش‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را داشت و حاکمیت، اولاً و به‌ذات به آن وابسته بود؛ ولی پس از آنکه علم، افق‌های دینی و عقلی خود را از دست می‌دهد و زبونانه از داوری درباره قدرت و سیاست دست می‌کشد، اقتدار و سیاست، قاهرانه بر آن دست می‌اندازند و همچون وسیله و ابزاری لازم و ضروری از آن استفاده می‌کنند (پارسانیا، ۱۳۷۶، ص ۳۵ - ۴۳).

۳. از ایرادات مشترک دو مبنا، انحصار منبع معرفت در عقل و تجربه و در نتیجه انحصار روش‌شناختی است. از دیدگاه عقل‌گرایی، عقل تنها منبع معرفت و روش عقلی نیز تنها روش تولید معرفت است و علم‌گرایی نیز تنها روش مطلوب و مقبول را روش تجربی معرفی می‌کند و در نتیجه به علم تجربی، اصالت می‌بخشد؛ از این رو منشأ حصر قلمرو علم و دانش نیز شده است. درحالی‌که همان‌گونه که خواهیم گفت، روش علوم و معارف گوناگون بشر، متنوع و متفاوت است و علوم با توجه به تنوع موضوع، مسائل و غایت، از روش عقلی، نقلی و تاریخی، شهودی و ... دست‌یافتنی هستند. بر مبانی یادشده، ایرادات دیگری نیز مطرح است که از آن چشم‌پوشی می‌شود.

منابع و ابزار علم و معرفت در اندیشه اسلامی

از پیش‌فرض‌های بدیهی در اندیشه اسلامی این است که اولاً انسان در ابتدای تولد هیچ شناختی ندارد؛ «أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً» (نحل: ۷۸). ثانیاً دستیابی به شناخت با توجه به مراتب گوناگون آن (یقینی، قطعی، علمی، ظنی) برای انسان امکان‌پذیر است و منابع شناخت در عقل معاش یا تجربه حسی محدود نمی‌شود؛ بلکه برای کسب معرفت با منابع گوناگونی روبه‌رو هستیم که هر یک در جای خود، دارای ارزش و اعتبار معرفت‌شناختی است. ثالثاً ابزار بهره‌گیری از این منابع و همچنین منطوق و روش هر یک نیز متفاوت است. این منابع و ابزار نصوص و متون دینی (کتاب و سنت)، عقل، قلب و شهود، فطرت، طبیعت، حس و تجربه هستند (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۹، ج ۱۳ ص ۳۷۱ / مصباح یزدی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۷۰ به بعد). برخی از این منابع، نقش ابزاریت نیز دارند که گاهی در

این گونه مباحث، بین ابزار بودن و منبع بودن چیزی، خلط می‌شود یا با تسامح همراه است؛ در حالی که با تأمل منطقی، بین منبع و ابزار، تفاوت جدی وجود دارد. از این رو با لحاظ تأمل منطقی و با لحاظ تفاوت بین منبع و ابزار، منابع معرفت عبارت‌اند از: دین، عقل، فطرت، قلب و دل، و طبیعت. اما ابزار و دوال معرفت عبارت‌اند از عقل (ابزار فهم)، کتاب و سنت (دال بر حقیقت دین و وحی)، کشف و شهود (وسیله رسیدن به حقیقت)، حس و تجربه (ابزار ارتباط با طبیعت). بر این اساس عقل هم، منبع معرفت به شمار می‌رود و هم ابزار. زمانی که جنبه استقلال‌ی عقل را در نظر بگیریم، مراد، عقل منبعی است؛ ولی اگر عقل در جایگاه فهمنده کتاب و سنت، فهمنده امور فطری، تحلیل‌گر داده‌های طبیعی و تجربی، و سنجش‌گر اطلاعات شهودی مدنظر باشد، با جنبه ابزاری عقل سروکار خواهیم داشت. برخی منابع، بیرونی‌اند؛ مانند طبیعت و دین و بعضی منابع همچون عقل و فطرت، از سنخ منبع درونی‌اند. بر این اساس ابزار هر یک نیز متفاوت خواهد بود. از آنجا که منابع درونی علم و معرفت، با انسان‌شناسی در ارتباط‌اند و بُعدی از ابعاد وجودی انسان به شمار می‌آیند، بحث از آن را جزو مبانی انسان‌شناختی قرار دادیم؛ ولی در عین حال ذیل مباحث و مبانی معرفت‌شناختی نیز قرار دارد.

۶۷

بیت

درسی طبیعی مبانی انسان‌شناختی

روش‌ها و متد علوم نیز تابع موضوع، منابع و ابزارهای لازم است؛ به عبارت دیگر در تفکر اسلامی با توجه به تنوع منابع و ابزارهای علم و معرفت، روش کسب معرفت نیز متنوع است: روش تجربی، روش عقلی، روش نقلی، روش شهودی، روش ترکیبی. البته با توجه به ویژگی‌های موضوع و مسائل علوم، در اندیشه اسلامی، انحصار روش‌شناختی وجود نداشته و روش متعالی، همان روش ترکیبی است که با تنوع موضوعات، مسائل و غایات علوم نیز تناسب دارد؛ در نتیجه محصول این منابع، ابزار و روش نیز متنوع است و هر یک ارزش و اعتبار خاصی دارند؛ به دیگر سخن، در تفکر دینی، صرفاً بر یک نوع علم یا بر یک ابزار خاص تأکید نمی‌شود و همچنین علم و دانش صرفاً وسیله‌ای برای امرار معاش نیست؛ بلکه علم و دانش به مثابه ابزاری برای کشف حقیقت است؛ آن هم به منظور تکامل و تعالی انسان، که هم از راه مطالعه کتاب شریعت و منبع تدوینی و هم با مطالعه کتاب طبیعت و منبع تکوینی حاصل می‌شود. این مبنا - همان‌گونه که تفاوت نگاه دانشمند دینی و غیردینی را نشان می‌دهد - مرز دانش دینی و سکولار را نیز

مشخص می‌کند. همان‌گونه دانشمند موحد و دینی، جهان را فعل الهی می‌داند و معتقد است سراسر جهان، آکنده از امر اوست؛ امری که در قرآن از آن با تعبیر «تسخیر» یاد می‌شود؛ علم دینی نیز مبتنی بر این مبناست. برای مثال همان‌گونه که توحید و ایمان به آن، ملاک اصلی دینی و اسلامی بودن یک فکر و یک اندیشه است، تسخیر که بیان سریان توحید در سراسر جهان است، نیز از عناصر اصلی «دینی بودن» علم به شمار می‌آید. از منظر دینی، کار علوم طبیعی، کشف و آشکارسازی تسخیر الهی و سریان توحید افعال الهی در جهان است. درمقابل، دانشمندی که در فهم و کشف افعال و پدیده‌های توحیدی، نشانه‌هایی بر وجود الهی و حضور تسخیر او در جهان نیابد، در واقع یا باور دینی ندارد یا باورهای الحادی در او غالب است و محصول این کشف و انکشاف، چیزی جز «علم سکولار» نخواهد بود؛ درحالی که طبیعت همانند کتاب تدوین، از فعلی از افعال الهی و منبعی از منابع علم و معرفت است و در نتیجه علم و دانش مستخرج از چنین منابعی نیز خود فعلی از افعال الهی است؛ یعنی به‌جز اینکه حکایت از تسخیر الهی و فعل الهی در جهان دارد، خود، امری الهی و فعلی الهی است؛ زیرا انسان موحد، وجود علم را فقط به خداوند نسبت می‌دهد. این مسئله درباره علوم انسانی مانند حقوق، سیاست، اقتصاد، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و ... که بیشتر با انسانیت انسان و بُعد روحی وی سروکار دارد، نیز مطرح و از اهمیت فراوانی برخوردار است.

خلاصه و جمع‌بندی

همان‌گونه که گفته شد علم سکولار و غیردینی بر مبانی گوناگونی استوار است که از جمله آن مبانی انسان‌شناختی است. مبانی انسان‌شناختی علم، خود، مبتنی بر انسان‌شناسی است. مسائلی که پیش فرض و پایه علوم به‌ویژه علوم انسانی قرار می‌گیرند، عبارت‌اند از ماهیت و حقیقت انسان، منزلت انسان در نظام هستی، منزلت فرد و افراد انسانی، جایگاه عقل و دانش انسان و ... که از منظر انسان‌شناسی سکولار در اومانیزم و انسان‌محوری، اصالت فرد، عقل‌گرایی، علم‌گرایی و ... ظهور یافتند؛ بنابراین مبانی یادشده، خود، بر انسان‌شناسی مادی و غیردینی استوارند. در انسان‌شناسی سکولار و غیردینی به دلیل بهره‌گیری از روش و منابع غیردینی و غیرمعتبر، تفسیر و تبیین ناقصی از انسان ارائه شده و صرفاً بخشی از ماهیت و هویت انسان

معرفی می‌شود. علم سکولار بر انسان سکولار استوار است؛ انسانی که از همه کرامت‌ها و شرافت‌های انسانی و فضیلت‌های اخلاقی دور شده و به مرتبه «ناطق حیوان»، «حیوان سیاسی»، «گرگ ناطق» و ... تنزل یافته است؛ یعنی تنها به لذت‌های مادی و دنیوی می‌اندیشد. اصل و اساس انسانیت در این نگاه، در صفات حیوانی خلاصه شده است؛ یعنی جنبه روحی و معنوی این انسان، روبناست و صفات حیوانی و نفسانی او زیربنا و اصل قلمداد شده است و در نتیجه همه تلاش آن برای تأمین نیازهای حیوانی و ارضای خواسته‌های نفسانی است و نیازهای جنبه روحی و معنوی انسان یا به کلی فراموش شده یا هماهنگ با بُعد حیوانی تعریف شده‌اند؛ به گونه‌ای که مزاحمتی برای امیال نفسانی و زندگی مادی و حیوانی‌اش فراهم نکنند. عقل و خرد در انسان‌شناسی سکولار از دین و حیوانی جدا شده است و همه راهکارها و راه‌حل‌های علم و دانش و حتی زندگی فردی و اجتماعی، تنها از رهاوردهای عقل معاش و تجربه است. عقل معاش و بریده از وحی و در بند هوا و هوس و اسیر غریزه‌های نفسانی افسارگسیخته، هرگز نمی‌تواند مصالح راستین انسان را بازشناسد و راه درست کمال انسانی را به او بازنماید. کار علم، این است که طبیعت را به تسخیر خویش درآورد؛ درحالی‌که از عالم غیب و ملکوت جهان و نیز از جهان آخرت بازمانده و از حقایق آن جهان بی‌خبر است. درمقابل، علم دینی نیز بر مبانی گوناگونی چون مبانی انسان‌شناختی استوار است. این مبانی مستخرج از انسان‌شناسی دینی است. نوع نگاه به انسان، هم به لحاظ جهت‌گیری پژوهش‌های علمی و هم از جهت تفسیر نتایج به‌دست‌آمده و همچنین در روش علوم مؤثر است. مبانی انسان‌شناختی علم دینی را می‌توان به موارد ذیل خلاصه کرد:

اولاً انسان، حی متأله و غیرمکتف بذاته است. ثانیاً موجودی پیچیده است و در نتیجه منطق و تفسیر آن، روش عقلی، و حیوانی، شهودی و ... است. ثالثاً منزلتی الهی و ملکوتی دارد. از این منظر دارای کرامت ذاتی است، مسجود فرشتگان است، خلیفه خدا روی زمین است و براین اساس منزلت و جایگاه وی در طول خدامحوری (توحید) قرار گرفته و فرد محوریت دارد و نه اجتماع. رابعاً منابع و ابزارهای فهم و معرفت، در عقل ابزاری و تجربه حسی خلاصه نمی‌شود؛ بلکه به تناسب موضوع و مسائل علم، از تنوع منابع و ابزار برخوردار است؛ اعم از وحی، عقل، کشف و شهود، فطرت و ... که به تبع آن، روش علوم نیز متنوع و گوناگون خواهد بود.

منابع و مأخذ

* قرآن کریم.

* نهج البلاغه.

۱. ابراهیم‌زاده آملی، عبدالله؛ «انسان در نگاه اسلام و اومانیسم»؛ قیسات، ش ۴۴، تابستان ۱۳۸۶.
۲. ابن سینا، حسین بن عبدالله؛ النجات؛ مقدمه و تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه؛ چ ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.
۳. ابن شعبه حرّانی، محمدحسن؛ تحف العقول؛ ترجمه و تصحیح علی‌اکبر غفاری؛ چ ۲، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۶۳/۱۴۰۴ق.
۴. استراوس، لوی؛ انسان‌شناسی فلسفی؛ ترجمه صدر نبوی؛ تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۵.
۵. آوینی، سیدمرتضی؛ توسعه و مبانی تمدن غرب؛ چ ۲، تهران: نشر ساقی، ۱۳۷۶.
۶. براون، کالین؛ فلسفه و ایمان مسیحی؛ ترجمه میکائیلیان؛ چ ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
۷. پارسانیا، حمید؛ «علم سکولار و علم دینی»؛ معرفت، ش ۲۲، ۱۳۷۶.
۸. جوادی آملی، عبدالله؛ صورت و سیرت انسان در قرآن؛ قم: نشر اسراء، ۱۳۷۹.
۹. —؛ تفسیر انسان به انسان؛ قم: نشر اسراء، ۱۳۸۴.
۱۰. حسین‌زاده، محمد؛ پژوهشی تطبیقی در معرفت‌شناسی معاصر؛ چ ۱، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۲.
۱۱. داعی‌الاسلام، سید محمدعلی؛ فرهنگ نظام؛ چ ۲، تهران: شرکت دانش، ۱۳۶۳.
۱۲. دیلمی، احمد و مسعود آذربایجانی؛ اخلاق اسلامی؛ چ ۴، قم: نشر معارف، سال ۱۳۸۱.
۱۳. رجبی، محمود؛ انسان‌شناسی؛ قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۵.
۱۴. رحیمی بروجردی، علیرضا؛ سیر تحول اندیشه و تفکر عصر جدید در اروپا؛ تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۰.

۱۵. روسو، ژان ژاک؛ **قرارداد اجتماعی**؛ ترجمه منوچهر کیا؛ [بی جا]: انتشارات دریا، ۱۳۴۸.
۱۶. صدرالمتألهین شیرازی (ملاصدرا)، محمدبن ابراهیم؛ **الشواهد الربوبیه**؛ تصحیح سید جلال الدین آشتیانی؛ قم: انتشارات مطبوعات دینی، ۱۳۸۲.
۱۷. صدوق؛ **من لایحضره الفقیه**؛ قم: مؤسسه نشر اسلامی، [بی تا].
۱۸. **غررالحکم**، باب معرفة النفس، [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
۱۹. فیض کاشانی، ملا محسن؛ **تفسیر صافی**؛ تهران: کتاب فروشی اسلامی، ۱۳۷۸.
۲۰. کاپلستون؛ **تاریخ فلسفه**؛ ترجمه آذرنگ؛ ج ۹، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۶۶.
۲۱. کبیر، یحیی؛ **فلسفه آنتروپولوژی**؛ قم: مطبوعات دینی، ۱۳۹۱.
۲۲. کیالی، عبدالوهاب و دیگران؛ **موسوعة السیاسة**؛ ج ۲، بیروت: مؤسسه العربیة للدراسات والنشر، ۱۹۹۰م.
۲۳. گروه نویسندگان؛ **درآمدی بر مبانی اندیشه اسلامی**؛ قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۱.
۲۴. گلدنز، آتونی؛ **جامعه شناسی**؛ ترجمه منوچهر صبوری؛ ج ۲، تهران: نشر نی، ۱۳۷۴.
۲۵. لاسکی، هارولد؛ **سیر آزادی در اروپا**؛ ترجمه رحمت الله مقدم مراغه‌ای؛ تهران: خوارزمی، ۱۳۸۴ش.
۲۶. مددپور، محمد؛ **سیر تفکر معاصر در ایران**؛ ج ۴ و ۵، چ ۱، تهران: مؤسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۷۹.
۲۷. مصباح یزدی، محمدتقی؛ **آموزش فلسفه**؛ ج ۱، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۷۸.
۲۸. مطهری، مرتضی؛ **مجموعه آثار**؛ قم: نشر صدرا، ۱۳۷۹.
۲۹. معین، محمد؛ **فرهنگ معین**؛ تهران: انتشارات ساحل، ۱۳۸۷.
۳۰. مولانا جلال الدین بلخی؛ **مثنوی معنوی**؛ به تصحیح رینولد نیکلسون، چ ۱، تهران: انتشارات میلاد، ۱۳۷۵.
۳۱. میرسپاسی، علی؛ **دموکراسی یا حقیقت**: رساله‌ای جامعه‌شناختی در باب

- روشن‌فکری ایرانی؛ تهران: طرح نو، ۱۳۸۱.
۳۲. نجفی، موسی؛ اندیشه دینی و سکولاریسم؛ چ ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۷.
۳۳. نصر، سید حسین؛ نیاز به علم مقدس؛ ترجمه حسین میاننداری؛ چ ۱، قم: مؤسسه فرهنگی طه، ۱۳۷۹.
۳۴. نوروزی، محمدجواد؛ فلسفه سیاست؛ قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۷۷.
۳۵. ویسی، زاهد؛ «اندیشه اسلامی سازی دانش (طرحی برای گذار از سکولاریسم)»؛ کتاب نقد، ش ۳۴، ۱۳۸۴.
۳۶. ویلسون، برایان؛ «جدانگاری دین و دنیا» مندرج در دایرةالمعارف فرهنگ و دین، برگزیده مقالات دایرةالمعارف دین؛ هیئت مترجمان؛ تهران: طرح نو، ۱۳۷۴.
37. Oxford Advanced Learner's Dictionary; 2003.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی